

## نقد و تحلیل ابیات عربی در تاریخ بیهقی

دکتر محمدرضا نجاریان\* - مریم ایرانمنش\*\*

### چکیده:

تاریخ بیهقی شاهکار نثر قرن پنجم هجری و سرمشق تاریخ نویسی اخلاف او و نمونه نثر استادانه و گنجینه ای از شواهد ادبی و قراین اوضاع اجتماعی و سیاسی آن دوران است. بیهقی بر لغت و ادب عرب احاطه داشته که شرط لازم منصب دبیری در آن زمان بوده است. با توجه به اینکه نثر تاریخ بیهقی بینابین است و با نثر دوره اول متفاوت است؛ در میان شواهد آن، اشعار عربی زیاد نیست. در این اشعار، بیهقی نام شاعر را نیز در کنار اثرش ذکر می کند. بعضی از اشعار به واقعه ای تاریخی مربوط می شود که بیهقی آن را برای تأیید مدعا می آورد و ربطی به اصل تاریخ ندارد و شماری از آنها برای پند و اندرز ذکر شده است، اما سراینندگان اشعار از دوره های مختلف ادبیات عرب «جاهلی، مخضرم، صدر اسلام، اموی و عباسی»، همچون متنبی و ابوالعاهیه و غیره انتخاب شده اند. بعضی از این سراینندگان ناشناخته مانده اند؛ چنانکه بیتی منسوب به حضرت علی (ع) است که به آن اشاره نشده است. نیز نسبت بعضی از اشعار به سراینده نادرست می نماید و سهو هایی نیز در نگارش آنها دیده می شود. به نظر می رسد بعضی از ابیات را خود بیهقی تغییر داده باشد که این امر در مقالات مربوط به متن، یاد آوری نشده است؛ بنابراین، در این مقاله سعی بر این است که تحلیل و نقدی صوری و محتوایی از ابیات عربی و نکات ناب دستوری و بلاغی و مضامین مشترک با فارسی در آنها ارائه شود.

### واژه های کلیدی:

ابوالفضل بیهقی، نظم عربی، نثر فارسی قرن پنجم، نقد شعر، دوره عباسی.

### مقدمه:

ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی (۳۸۵-۴۷۰) شاگرد بونصر مشکان و دبیر سلطان محمود و پسرش مسعود بود. اواخر عهد غزنویان (جانشینان مسعود و طغرل کافر نعمت) به زندان افتاد و در دوره خانه نشینی و عزلت کتابی در مقامات محمودی و مسعودی نگاشت که به نام تاریخ بیهقی معروف است (شمیسا، ۱۳۷۶: ۴۸). کتاب تاریخ بیهقی بحقیقت

\* - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد reza\_Najjarian@yahoo.com

\*\* - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه باهنر کرمان iranmanesh@mail.uk.ac.ir

تاریخ تمام نمای دوره غزنوی است. بیهقی نه تنها در رعایت اعتبار منبع روایات دقیق و سخت گیر است، در تاریخ نویسی نیز دقت نظر و حس نکته یابی و نکته بینی دارد. او به ذکر جزئی ترین چیزها که گوشه ای از اوضاع زمان را روشن کند، توجه کرده است. تصویر کامل صورت ظاهر و سیرت و اخلاق گروهی از اشخاص تاریخی، بسیاری از آداب و رسوم مربوط به دربار و حکومت و طبقات مختلف مردم، تشکیلات آشکار و محرمانه دولت، حدود اختیارات و وظایف عمال حکومت، طرز تفکر و احساسات مردم نسبت به سلطان و عمال او، مراسم گوناگون، توصیف مکانها و... به شرح تمام یا به اختصار در این کتاب آمده است (یوسفی، ۱۳۷۶: ۲۶). سبک بیهقی تقلیدی است از سبک نثر بونصر مشکان؛ چنانکه در میان منشآت ابونصر و شاگردش هیچ گونه تفاوتی موجود نیست (حسینی کازرونی، ۱۳۷۴: ۳۸). در تاریخ تطور نثر فارسی قرن چهارم و پنجم را نخستین دوره به شمار می آورند. در این دوره سبک نثر ساده و مرسل بود و سپس از قرن ششم به بعد دوره نثر فنی فرا می رسد (خطیبی، ۱۳۷۵: ۱۲۱). تاریخ بیهقی از انواع نثر مرسل عالی است که از دوره غزنوی و سلجوقی (۴۵۰-۵۵۰ ه.ق.) معمول شد. از مشخصات عمده آن استفاده بیشتر از لغات و عبارات عربی و استفاده از استشهاد و امثله برای بیان مقصود است (رستگار، ۱۳۸۰: ۱۴۵).

جمله های عربی در نظم و نثر فارسی، بخصوص در آثار نثر فنی و سبک عراقی بسیار به کار رفته است و کتابهایی مانند **عقبه الکتبه، مرزبان نامه** و غیره پر است از این جمله ها (فرشیدورد، ۱۳۵۸: ۱۴۴). اما **تاریخ بیهقی** نثر بینابین دارد و شواهد شعر عرب در آن بسیار نیست (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۸). بهار مختصات این نوع نثر را چنین بیان می کند:

۱. اطناب؛ ۲. توصیف؛ ۳. استشهاد و تمثیل؛ ۴. تقلید از نثر تازی؛ ۵. حذف افعال به قرینه؛ ۶. حذف قسمتی از جمله؛ ۷. تجددی در استعمال افعال؛ ۸. ضمایر و جمع ها؛ ۹. لغات و افعال و امثال و اصطلاحات فارسی؛ ۱۰. استعمال لغات تازی (بهار، ج ۲: ۶۷). از امتیازات **تاریخ بیهقی** می توان درستی و امانت نویسنده، داشتن اطلاعات درست و مستند، درج تاریخ دقیق رویدادها و ذکر انگیزه حوادث را نام برد. این کتاب تنها تاریخ محض نیست، بلکه سند جامعه شناسی زمان بیهقی است. کتاب بیهقی از دیدگاه اخلاقی هم اثری ارزنده است و از نظر ادبی نیز گنجینه کم نظیری از واژه ها و ترکیبات زبان فارسی است. نیز از اعجاز قلم او این است که لغات نامأنوس عربی را در میان مفردات فارسی به راحتی روان ساخته است... ما در صدد این هستیم که با توجه به نسخه **تاریخ بیهقی**، تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام محمد جعفر یاحقی به بررسی اشعار عرب در **تاریخ بیهقی** به شیوه زیر پردازیم:

۱. تقسیم بندی بر اساس دوره های تاریخ ادبیات عرب؛

۲. اعراب گذاری دقیق؛

۳. ترجمه دقیق اشعار؛

۴. ذکر سراینده آن؛

۵. طرز استفاده بیهقی در روند داستان؛

۶. سهوهای منسوب به بیهقی یا شارحان آن و اشتباهات چاپی؛

۷. ذکر نکات برجسته دستور زبان عرب؛

۸. بررسی نکات ناب بلاغی؛

۹. مضامین مشترک با فارسی.

از شاعرانی که در کتاب بیشتر از آنها شعر آورده متنبی، ابن رومی و ابوالعتاهیه است. نیز از شاعرانی که شعر آنها در *یتیمه الدهر* ثعالبی است (یادنامه، ۱۳۷۳: ۷۴۵)

### دوره جاهلی:

**الف) عدی بن زید العبادی.** او اولین کسی است که در دیوان کسری عربی نوشته است (اصفهان، ۱۴۰۷، ج ۲).  
بیهقی: فصلی خوانم از دنیای فرینده (رک: ۳۵۷)

أَيْنَ كَسْرَى كَسْرَى الْمَلُوكِ أُنُو      شِروانَ أُمِّ أَيْنَ قَبْلَهُ سَابُورُ

**ب) الحصین بن الحُمَامِ فزاری** (مفضل الطبی، ۱۹۸۸: ۱۵۰).

۱. بیهقی در میان داستان دار زدن حسنک قصه عبدالله زبیر را می آورد: عبدالله زبیر چون دید لشکری بی اندازه از

هر جانبی روی بدو نهادند، روی به قوم خویش کرد و گفت: (رک: ۲۰۲)

أَبِي لِبَانٍ سَلَمَى إِنَّهُ غَيْرُ خَالِدٍ      مُلَاقِي الْمَنَايَا أَيَّ صَـرْفٍ تَيْمَمَا  
فَلَسْتُ بِمِيتَاعِ الْحَيَاةِ بِسَبِّةٍ      وَلَا مُرْتَقٍ مِّنْ خَشِيَةِ الْمَوْتِ سُلْمَا

(المفضليات، ص ۴۰)

«ابن سلمی تسلیم ناپذیر است؛ زیرا می داند که او فناپذیر است و هر سو رود مرگ را می بیند».

«پس من زندگی را در مقابل ننگ نمی خرم و از ترس مرگ از نردبان بالا نمی روم».

مقصود از «ابن سلمی» در این شعر فخریه خود شاعر است؛ زیرا مادر حصین نامش سلمی بوده است. ابی: ترفع عن الدنيا؛ از پستی ها دوری کرد (لسان العرب)... «خشیه» نباید تنوین داشته باشد. در دیوان به جای آن رهبه است. نیز همزه «آنه» مفتوح است. «انه غیر خالد» فاعل فعل در مصراع اول است. در دیوان به جای مرتق، مبتغ است (مفضل الطبی، ۱۹۹۸: ۴۰)

۲. بیهقی: در این آویختن عبدالله زبیر را سنگی بر روی آمد و خون بر روی وی فرو دوید، آواز داد و

گفت (رک: ۲۰۲)

فَلَسْنَا عَلَى الْأَعْقَابِ تَدْمَى كُلُّوْمُنَا      وَلَكِنْ عَلَى أَقْدَامِنَا تَقَطُرُ الدَّمَا

«ما پشت به میدان جنگ نمی کنیم تا با جراحت به پشت پاشنه هایمان خون چکد؛ بلکه با چهره هایمان به استقبال

شمشیرها می رویم و اگر مجروح شدیم، خونها بر پایمان بچکد».

### ج) نابغه ذبیانی:

۱. بیهقی ابیات را به مناسبت «تلک الهندو» ذکر می کند: و در این عصامی و عظامی ارجوزه و بیتی چند یاد داشتم،

نیشتم:

نَفْسٌ عِصَامٍ سَوَدَّتْ عِصَامَا      وَعَلَّمَتْهُ الْكَرَّ وَالْإِقْدَامَا  
وَصِيْرَتُهُ مَلِكًا هُمَامَا      حَتَّى عَلا وَجَاوَزَ الْأَقْوَامَا

(ذبیانی، ۱۴۱۵ق: ۱۰۱)

«شخصیت عصام وی را به سروری رساند و به او حمله کردن و دلیری آموخت»

«و وی را پادشاهی بزرگ گردانید تا بلند مرتبه شد و از همه سرآمد شد».

در تاریخ بیهقی مصراع آخر نیست. بیت زیر شبیه این مضمون است (دامادی، ۱۳۷۱: ۱۴۲)  
از پدر مرده ملاف ای جوان      گر نه سگی چون خوشی از استخوان

مخضرم:

الف) علی بن ابی طالب:

بیهقی: چون کارش (بغرا خان) قرار گرفت، فرمان یافت و با خاک برابر شد (تاریخ بیهقی، ...، یا حقی، ۱۳۸۳: ۲۰۶)  
اِذَا تَمَّ امْرَبٌ دَا تَقْصُصُهُ      تَوَقَّعَ زَوَالًا إِذَا قِيلَ تَمَّ  
« چون کاری تمام و کامل شود، کاستی آن نزدیک آید. چون گفته شد چیزی کامل گشت، نابودی آن را چشم دار!»  
البته، بعضی آن را منسوب به ابوبکر خوارزمی دانسته اند (رازی، ۱۳۷۱: ۲۰۶). عمر فروخ این بیت را در میان اشعار  
ابوبکر الخوارزمی در مرثیه رکن الدوله الحسن بن بویه ذکر می کند (فروخ، ۱۹۶۸، ج ۲: ۵۴۶). ناصر خسرو بیتی دارد  
به همین مضمون (دامادی، ۱۳۷۱: ۲۵):

میانه کار همی باش و بس کمال مجوی      که مه تمام نشد جز زبهر نقصان را

ب) اسماء بنت ابی بکر (؟- ۷۳هـ)

بیهقی از زبان عبدالله زبیر این بیت را می خواند؛ آن زمان که به جنگ با حجاج یوسف قیام کرد (رک: ۲۰۱):  
إِئْسَى إِذَا أَعْرَفُ يَوْمِي أَصْبِرُ      إِذْ بَعْضُهُمْ يَعْرِفُ تَمَّ يَنْكِرُ  
«همانا اگر اجلم را بدانم صبر می کنم؛ در حالی که بعضی از مردم می دانند و منکر می شوند».

صدر اسلام

۱. حطیئه جروول بن اوس:

بیهقی در پایان کار غازی: در قدیم مردی بوده است نام وی زبرقان بن بدر با نعمتی سخت بزرگ و عادت این  
داشت که خود خوردی و خود پوشیدی به کس نرسیدی تا حطیئه شاعر گفت او را:

دَعِ الْمَكَارِمَ لَا تَرَحَّلْ لِبُعَيْتِهَا      وَأَقْعُدْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الطَّاعِمُ الْكَاسِي  
(دیوان: ۸۶)

«بزرگواریها را رها کن و در پی آنها مرو و به جای خود بنشین؛ زیرا تویی که به تو غذا دهند و لباس پوشند».  
حطیئه در هجاء معروف بوده است و بیت در هجو زبرقان است (اصفهانی، ۱۴۷۰، ج ۲). در یادنامه مصرع دوم این  
بیت غلط ترجمه شده است (یادنامه، ۱۳۷۳: ۷۶۰). این بیت در کتب بلاغی شاهد برای مجاز عقلی است، زیرا اسناد اسم  
فاعل به اسم مفعول است؛ یعنی به معنای مطعوم و مکسوف (فاضلی، ۱۳۷۶: ۲۱۴)

عصر اموی

۱. الحسن الاباضی:

بیهقی (در مرگ خوارزمشاه):... این است عاقبت آدمی چنانکه شاعر گفته است (ر: ۳۳۵):  
وَإِنَّ امْرَأً قَدْ سَارَ سَبْعِينَ حِجَّةً      إِلَى مَنْهَلٍ مِّنْ وَرْدِهِ لَقَرِيبُ  
«اگر مردی هفتاد سال راه عمر را پیموده باشد؛ هر آینه به آبشخوری از مشرب مرگ خود نزدیک است».  
الحسن بن عمرو الاباضی شاعر خوارج است (قوال بابتی، ۱۹۹۸م: ۱۰۵). سروده فردوسی قریب به این معناست:

ز هفتاد برنگذرد بس کسی      ز دوران چرخ آزمودم بسی

دوره عباسی:

الف) متنبی:

۱. بیهقی: بزرگ عیبی باشد مردی را که خدای عز و جل بی پرورش داده باشد همتی بلند و فهمی تیز و وی تواند که درجه بی بتواند یافت یا علمی بتواند آموخت و تن را بدان نهد (ر: ۶۸).

و لَمْ أَرَفِي عِيُوبَ النَّاسِ شَيْئًا      كُنْتُ نَقِصَ الْقَادِرِينَ عَلَى التَّمَامِ

(دیوان: ۱۴۵)

«عیبی بالا تر از این در مردم نیست که بتوانند خود را کامل کنند و نکنند».

۲. بیهقی: این بیت (از حطیئه) بمانده است و چهار صد و اند سال است تا این را می نویسند و می خوانند... که نام نیکو یادگار ماند: (ر: ۲۴۶)

ذَكَرَ الْفَتَى عَمْرَةَ الثَّانِي وَحَاجَتَهُ      مَا قَاتَهُ وَفُضُولَ الْعِيْشِ اشْغَالَ

(دیوان، ج: ۳، ۲۸۸)

«یاد کردن از آدمی بعد از مرگ، زندگانی دوباره اوست و آنچه انسان نیاز دارد، قوت اوست، ولی آنچه بیش از قوت باشد، مایه گرفتاری اوست».

متنبی این بیت را در مدح «ابو الشجاع فاتک» در مصر سروده است. رباعی زیر از خیام قریب به این مضمون است (دامادی، ۱۳۷۱: ۴۱)

آن مایه ز دنیا که خوری یا پوشی      معذوری اگر در طلبش می کوشی

باقی همه دردسرنیرزد هشدار      تا عمر گرانمایه بدان فروشی

۳. بیهقی: نامه نبشتند به امیر به شکر این فتح از وزیر و حاجب و قوم (ر: ۴۳۲).

وَلِلَّهِ سِرٌّ فِي عُلَاكٍ وَ اَمَّا      كَلَامُ الْعِدَى ضَرْبٌ مِنَ الْهَذْيَانِ

(دیوان، ج: ۲، ۲۴۲)

«در بزرگی که خدا به تو داده رازی نهفته است، و کلام دشمنان در این باره هذیان است».

بیت در ذکر خروج شیب (ابن جریر العقیلی) است در مخالفت با کافور. به نظر واحدی، این بیت به هجو نزدیکتر است؛ زیرا علو و بزرگی به فرد غیر مستحق نسبت داده شده است.

۴. بیهقی: مرا صحبت افتاد با بوحنیفه اسکافی و شنوده بودم فضل و ادب و علم وی سخت بسیار، اما چون وی را بدیدم، این بیت متنبی را که گفته است، معنی نیکوتر بدانستم:

وَاسْتَكَبَرَ الْأَخْبَارَ قَبْلَ لِقَائِهِ      فَلَمَّا التَّقَيْنَا صَغَّرَ الْخَبَرَ الْخَبْرُ

(دیوان، ج: ۲، ۱۵۵)

«خبرهایی که پیش از ملاقات او به گوشم رسید، بزرگ می شمردم. چون او را دیدم، آن خبرها در نظرم کوچک بود» (کنایه از اینکه ممدوح را بیش از آنچه از او شنیده بودم، یافتم). این بیت در مدح علی بن احمد انطاکی است. سعدی در این باره می فرماید:

آن شنیدم که جان جانانی  
چون بدیدم هزار چندانانی  
(دامادی، ۱۳۷۱: ۲۴۲)

۵. بیهقی گوید:... تا خردمندان را مقرر گردد که دل نهادن بر نعمت دنیا محال است و متنبی گوید: (ر: ۳۵۶):

وَمَنْ صَحِبِ الدُّنْيَا طَوِيلًا تَقَلَّبَتْ  
عَلَى عَيْنِهِ حَتَّى يَرَى صِدْقَهَا كِذْبًا  
(دیوان، ج: ۱، ۵۷)

«کسی که مدتی طولانی با دنیا مصاحبت کند، دنیا را دگرگون خواهد یافت؛ بطوری که راست دنیا را دروغ خواهد دید». این بیت در مدح سیف الدوله است و حکمتی در آن نهفته است که حرکات فلک باعث تغییر حقایق زندگی می‌گردد.

۶. بیهقی این قصیده هفده بیتی متنبی در مدح سیف الدوله را بعد از انتخاب وزیر و رسیدن احمد عبدالصمد به نیشابور و

فصلی در معنی دنیا و امارت و قصیده ابوحنیفه ذکر می‌کند... و نام سیف الدوله بدان زنده مانده است چنانکه گفته است:

خلیلی انی لا اری غیر شاعر  
فکم منهم الدعوی و منی القصاید  
فلا تعجبا ان السیوف کثیرة  
و لکن سیف الدوله الیوم واحد  
(دیوان، ج: ۲، ۱۴۵)

«ای دوستان من، همانا من غیر از شاعر نمی‌بینم؛ چه قدر آنان را ادعای شاعری و چه مقدار مرا چکامه هاست؟»

«در شگفت مباحثید که شمشیرها بسیارند، ولی شمشیر دولت اسلام (سیف الدوله) امروز یکی است.»

الدوله با تنوین و مشمخر با تشدید «خ» از جمله غلطهای چاپی است. (ر: ۳۶۷).

ب) ابن رومی (۲۲۱- ۲۸۳هـ)، شاعر بزرگ از طبقه بشار و متنبی متولد بغداد:

۱. بیهقی در پایان کار قریب: و بزرگا مردا که او دامن قناعت تواند گرفت و حرص را گردن فرو تواند شکست. و

پسر رومی در این معنی نیز تیر بر نشانه زده است: (ر: ۸۷).

اذا ما كَسَاكَ اللهُ سِرْبَالَ صِحَّةٍ  
فَلا تَغِطَّنَّ الْمُكْثَرِينَ فَانْمَا  
وَأَعْطَاكَ مِنْ قُوتٍ يَحِلُّ وَيَعْدُبُ  
عَلَى قَدَرِ مَا يُعْطِيهِمُ الدَّهْرُ يَسْلُبُ  
(دیوان: ۱۱۶)

«هر گاه خدا جامه تندرستی به تو پوشاند و قوتی حلال به تو بخشید،»

«دیگر بر ثروتمندان رشک مبر؛ زیرا به اندازه ای که روزگار به آنها می‌دهد، از آنها می‌گیرد.»

در چاپ یا حقی «یَسْلُبُ» است. در دیوان به جای اعطاک، لم تخل و به جای المکثرین، المتفرین و به جای فانما،

فانهم و به جای یعطیهم، یکسوهم آمده است (دیوان: ۱۱۶). ابیات زیرشبهه این مضمون است (دامادی، ۱۳۷۱: ۳۹):

دو قرص نان اگر از گندم است یا از جو  
چهار گوشه دیوار خود به خاطر جمع  
دو تایی جامه گر از کهنه است گر از نو  
که کس نگوید از این جای خیزوان جا رو  
ز فر مملکت کی قباد و کی خسرو  
هزار مرتبه بهتر به نزد ابن یمین

۲. بیهقی: این است حسنک و روزگارش... احمق مردا که دل در این جهان بندد (ر: ۱۹۸)

لَعْمُرُكُ مَا الدُّنْيَا بِدَارِ اِقَامَةٍ  
و كَيْفَ بَقَاءُ النَّاسِ فِيهَا وَاِمَّا  
اذا زالَ عَنِ الْعَيْنِ الْبَصِيرِ غِطَاؤُهَا  
يُنَالُ بِأَسْبَابِ الْفَنَاءِ بِقَاؤُهَا  
(دیوان: ۲۵۰)

«سوگند که اگر از چشم انسان پرده کنار رود، می‌بیند که دنیا جای اقامت نیست».

«چگونه انسان در دنیا باقی می‌ماند، در حالی که بقای آدمی با وسائل فنا حاصل می‌شود».

خیام این مضمون را به خوبی بیان کرده است (دامادی، ۱۳۷۱: ۴۰):

برخیز و مخورغم جهان گذران      بنشین و جهان به شادکامی گذران  
گر دور زمانه را بقایی بودی      نوبت به تو خود نیامدی از دگران

۳. بیهقی: و این «تلک» مردی جلد آمد و اخلاق ستوده نمود و آن مدت که عمر یافت، زیانیش نداشت که پسر حجامی بود... و لکن عظامی به یک پیشیز نیززد، چون فضل و ادب نفس و ادب درس ندارد و همه سخنش آن باشد که پدرم چنین بود و شاعر سره گفته است (ر: ۳۸۶):

ماقلت فی نسب لو قلت فی حسب      لقد صدقت ولكن بئس ما ولدوا

«آنچه در باره فضایل خود گفتم؛ اگر در باره نژاد و تبار خود بیان نموده بودی، البته که راست گفته بودی؛ ولی آنها چه بد فرزندی زایدند».

در دیوان مصراع اول «لئن فخرت بأباء ذوی حسب» ضبط شده است. نظامی در لیلی و مجنون به فرزند خود محمد چنین نصیحت می‌کند (میدانی، ۱۳۷۹: ۲۵۷):

چون شیر به خود سپه شکن باش      فرزند خصال خویشتن باش

۴. بیهقی: خواجه بونصر مشکان که این محتشم (احمد بن حسن میمنندی) را مرثیه گفت، هم به هرات بمرد:

وتسلبنی الایام کل و دیعبة      ولا خیر فی شیء یرد و یسلب  
کستنی رداء من شباب و منطقا      فسوف الذی ما قد کستنی ینهب

«هر سپرده ای را روزگار از من پس می‌رباید و هیچ خیری نیست در چیزی که پس گرفته شود»

«ایام بر من جامه و کمربندی از جوانی پوشانده است و بزودی آنچه پیش بر من پوشانده است؛ خواهد ربود».

مؤلف ابیات را از ابن رومی می‌داند؛ ولی بسیار جستجو شد و شاعر معلوم نشد. نیز شاعر ابیات پیدا نشد. فیاض ایرادات بیت دوم را چنین بر می‌شمارد: ۱. دو موصول با هم جمع شده (الذی-ما)؛ ۲. عائد حذف شده است. ینهب؛ ۳. ینهب به صیغه مذکر آمده است و باید مؤنث باشد، چون فاعل ایام است. در یادنامه آمده است که ایراد سوم وارد نیست؛ زیرا باید ینهب مجهول باشد. قافیه مجهول است و اگر بیت دوم را معلوم بخوانیم، غلط است. در صورت مجهول اشکال دوم بر طرف می‌شود. بهتر است «ما قد» به «قد ما» تبدیل شود.

صحت گیتی که تمنا کند      با که وفا کرد که با ما کند

(۷۶۴)

نظر نگارنده این است که قافیه فقط شامل روی و حرکت توجیه یا اشباع است و حروف و حرکات ماقبل نقشی ندارند. دیگر اینکه «سوف» از نشانه های فعل مضارع است که در بیت بر سر موصول آمده است و به نظر می‌رسد ضرورت شعری باشد. شاید اصل آن «تنهب» بوده است.

### ج) کلثوم عتابی:

بیهقی: این است حال علی و روزگارش و قومش که به پایان آمد. احمق کسی باشد که دل در این گیتی غدار فریفتکار بندد... و عتابی سخت نیکو گفته است (ر: ۸۶):

ذَرِيئِي تَجِيئِي مِيئِي مُطْمَئِنَّةٌ      و لَمْ أَتَجَشَّمْ هَوْلَ تَلَكِ الْمَوَارِدِ  
فَإِنَّ جَسِيمَاتِ الْأُمُورِ مَنُوطَةٌ      بِمُسْتَوْدَعَاتِ فِي بَطُونِ الْأَوَارِدِ

«بگذار مرگ من به آرامی بیاید و پیرامون کارهای خطرناک نگردم».

«همانا کارهای بزرگ وابسته است به آنچه در شکمهای شیران بزرگ است».

عتابی شعر را در جواب همسرش سرود که او را به فقر سرزنش می کرد (یادنامه، ۱۳۷۳: ۷۴۸). گفته اند عتابی این مضمون را از فرهنگ ایران گرفته است (۳۰۱). عمر فروخ بیت دوم را به این شکل ثبت کرده است (۱۹۶۸، ج ۲: ۲۲۰):

فَإِنَّ كَرِيمَاتِ الْأُمُورِ مَشْوِبَةٌ      بِمُسْتَوْدَعَاتِ فِي بَطُونِ الْأَسَاوِدِ

این بیت یادآور ابیات حنظله بادغیسی است (دامادی، ۱۳۷۱: ۹۵):

مَهْتَرِيْ غِرَّ بِهٖ كَامِ شِيْرِ دَرِ اسْتِ      شُوْ خَطَرَ كُنْ زِ كَامِ شِيْرِ بِجَوِيْ  
يَا بَزْرَگِيْ وَ عِزٌّ وَ نَعْمَتٌ وَ جَاهٌ      يَا چُوْ مِرْدَانَتِ مَرَّگِ رُوِيَارُوِيْ

(د) الخريمي (۱۶۶-۲۱۲هـ)، در اصل خراسانی و منسوب به خریم ناعم است. صاحب رايه معروف در وصف فتنه

میان امین و مأمون است:

بيهقي: و کار وزیر حسنک آشفته گشت که به روزگار جوانی ناکردنی ها کرده بود (ر: ۹۰):

إِنَّ الْأُمُورَ إِذَا الْأَحْدَاثُ دَبَّرَهَا      دُونَ الشَّيْخِ تَرَى فِي بَعْضِهَا خَلًّا

«هرگاه تدبیر کارها به دست جوانان بدون پیران افتد، در بعضی از آنها خلل می بینی».

فعل «دبر» به شکل مفرد مذکر آمده است، در حالی که با توجه به احداث باید جمع باشد. بنابراین، به نظر می رسد که

به مفرد یعنی حدث اسناد داده شده است (الانباری، ۱۳۸۰: ۷۶۸). سعدی در بوستان چنین می گوید (دامادی، ۱۳۷۱: ۵۲):

گَرَّتْ مَمْلُكَةٌ بِأَيْدِ أَرَاسَتِهِ      مَدَهٗ كَارِ مَعْظَمٍ بِهٖ نُوْ خَاسَتِهِ  
نَخْوَاهِيْ كِهٖ ضَايِعٌ شَوْدُ رُوْزگَارِ      بِهٖ نَاكَارِ دِيْدَهٗ مَفْرَمَايِ كَارِ

(ه) السري الرفاء (؟-۳۶۶هـ): شاعر ادیب موصلی در دوره استقرار عباسی است. در کودکی در دکانی رفو می کرد و به این

اسم نامیده شد. بیشتر مداح سیف الدوله و مهلبی وزیر و افراد خاندان حمدانی بوده است (الفاخوری، ۱۳۷۷: ۵۲۳).

بيهقي در ورود امير محمد به قلعه مندیش می نویسد: من که عبدالرحمن فضولی ام -چنانکه زالان نشابور نویسند

مادر مرده و ده درم وام- آن دو تن را که بازوی امیر گرفته بودند، دریافتم و پرسیدم که امیر (محمد) در برابر نامه امیر

مسعود سجده چرا کرد؟ ایشان گفتند تو را با این حکایت چه کار؟ چرا نخوانی آن که شاعر گوید (ر: ۹۹):

أَيَعُوذُ أَتَيْتُهَا الْخِيَامُ زَمَانِنَا      أَمْ لَأَسْبِيلَ إِلَيْهِ بَعْدَ ذَهَابِهِ

«ای خیمه ها، آیا روزگار ما دو مرتبه بر می گردد یا آنکه دیگر راهی برای بازگشت آن بعد از رفتن نیست؟»

(و) ابو عبدالله الضرير الانبوردی (ثعالبی، ۱۴۲۰، ج ۴: ۱۰۳):

بيهقي در جنگ بو علی سيمجور با سبکتگين ... و سود نداشت با قضای آمده که نعوذ بالله چون ادبار آمد همه

تدبیرها خطا شود (ر: ۲۱۵):

إِذَا أَرَادَ اللَّهُ رِحْلَةَ نَعْمَةٍ      عَنِ دَارِ قَوْمٍ أَخْطَأُوا التَّدْبِيرَا

«هر گاه خدا اراده کند که نعمتی از قومی زوال یابد، آنها در تدبیرهایشان خطا می کنند».



در یادنامه به اشتباه ابو عبدالله الفریر الیوردی ثبت شده است (یاد نامه، ۱۳۷۳: ۷۵۸)

قضا چون زگردون فرو هشت پر همه زیرکان کور گردند و کر  
(دامادی، ۱۳۷۱: ۹۱)

### ز) ابوالفتح بستی (؟-۴۰۰هـ)

۱. بیهقی اشعار را در مورد جنگ ابوعلی سیمجور با سبکتگین می آورد: دولت سیمجوریان به سرآمد (ر: ۲۱۶)

أَلَمْ تَرَّ مَا تَأْتَاهُ أَبُو عَلِيٍّ      وَكُنْتُمْ أَرَاهُ ذَا رَأْيٍ وَكَيْسٍ  
عَصَى السُّلْطَانَ فَايْتَدِرْتِ إِلَيْهِ      رَجَالٌ يَقْلَعُونَ أَبَا قُبَيْسٍ  
وَصَيَّرَ طَوْسَ مَعْقِلِهِ فَصَارَتْ      عَلَيْهِ طَوْسُ أَشْأَمٍ مِنْ طَوْسِ

«آیا نمی بینی آنچه ابوعلی سیمجور به جای آورد، در حالی که من او را مردی صاحب رأی و زیرک می دانستم».  
«نسبت به سلطان عصیان کرد و بدین جهت مردانی که کوه ابو قییس را از جا می کنند، به جنگ او شتافتند».

«طوس را پناه خود قرار داد، ولی طوس بر او شومتر از طویس شد». طویس مصغر طاووس است (منتهی

العرب). در مجمع المثل میدانی آمده است که تصغیر طاوس بعد از حذف زوائد "طویس" است. او ملقب به طاوس بود، وقتی مخنث شد، طویس نامیده شد. کنیه او «أبی عبد النعیم» بود. در یتیمه الدهر «ارتآه» به جای «رآه» و «جنود» به جای «رجال» و «امسی» به جای «صارت» آمده است (ثعالبی، ۱۴۲۰، ج ۴: ۳۷۳). از اشتباهات چاپی کتاب «طوس» است که باید به عنوان مفعول اول «صیر» منصوب باشد. عبارت «اشأم من طویس» ضرب المثل است. نام اصلی طویس «طاوس بن عبد المنعم» است از مغنیان صدر اسلام و از موالی است. ولادت او در روز رحلت پیغمبر بود. روز مرگ ابوبکر او را خنثه کردند. وقت قتل عمر به بلوغ رسید. وقتی عثمان را کشتند، زن او را به خانه بردند. شب شهادت حضرت علی فرزندش به دنیا آمد (اصفهانی، ۱۴۰۷ق، ج ۳: ۲۷).

بیهقی در میان خطبه در مبحث ولایت خوارزم می نویسد: آن کسان که سخن راست خواهند تا باور دارند ایشان را

از دانایان شمرند... و اگر بست است که بوالفتح بستی رحمه الله علیه گفته است (ر: ۶۳۸):

إِنَّ الْعُقُولَ لَهَا مَوَازِينُ هِيَ      تَلْقَى رِشَادَ الْأَمْرِ وَهِيَ تَجَارِبُ

«همانا خردها را میزان هایی است که بدان درستی هر کار را باز می یابی و آن معیارها، تجربه هاست».

البته در دیوان بستی این بیت یافت نشد.

ح) محمد بن حازم الباهلی (؟-۲۱۵هـ): غیر از مأمون کسی را مدح نکرد. هجو زیاد دارد و بیشتر اشعارش در قناعت

و مدح تصوف است (قوال بابتی، ۱۹۹۸م، ج ۳: ۷۱۶).

بیهقی ابیات را در باره فرو گرفتن اریارق ذکر کرده است: محمودیان بدین حال که تازه گشت، سخت غمناک شدند. نه

ایشان دانستند و نه کسی که در غیب چیست و زمانه به زبان فصیح آواز می داد و لکن کسی نمی شنود (ر: ۲۳۴):

يَا رَاقِدَ اللَّيْلِ مَسْرُورًا بِأَوْلِيهِ      إِنَّ الْحَوَادِثَ قَدْ يَطْرُقُنَّ أَسْحَارًا  
لَا تَقْرَحَنَّ بِلَيْلٍ طَابَ أَوْلَاهُ      فَرُبَّ آخِرٍ لَيْلٍ أَجَّجَ الثَّارَا

«ای کسی که در اول شب شاد خفته ای، حوادث روزگار گاهی سحر گاهان به سراغ انسان می آید».

«شاد مباش به شبی که اول آن خوش باشد؛ ای بسا آخر شبی که آتش بر می افروزد».

تلمیح دارد به «شب آبتن است تا چه زاید سحر» (دامادی، ۱۳۷۱: ۴)

### ط) بوسهل زوزنی:

۱. بیهقی ابیات زیر را در مدح امیر مسعود ذکر می کند (ر: ۱۴۴).

السَّيْفُ وَالرَّمْحُ وَالشَّابُّ وَالسُّوْتُرُ      غُنِيَتْ عَنْهَا وَحَاكَى رَأْيَكَ الْقَدْرُ  
مَا إِن نَهَضْتَ لِأَمْرِ عَزَّ مَطْلَبُهُ      أَلَا ائْتَيْتَ وَفِي أَظْفَارِكَ الظَّفَرُ  
مَنْ كَانَ يَصْطَادُ فِي رَكْضِ ثَمَانِيَةٍ      مِنْ الضَّرَائِعِ هَائِتْ عِنْدَهُ الْبَشْرُ  
إِذَا طَلَعَتْ فَلَا شَمْسٌ وَلَا قَمَرٌ      إِذَا سَمِحَتْ فَلَا بَحْرٌ وَلَا مَطَرٌ

«تو از شمشیر و نیزه و تیر و کمان بی نیازی و قضا و قدر مانند رای تو است.»

«برای هر کار دشواری که قصد کردی، با فتح و ظفر مراجعه نمودی.»

«کسی که در یک حرکت هشت قلاده شیر شکار کند، مردم نزدش چیزی نیستند.»

«چون تو طالع گشتی، آفتاب و ماه جلوه ای ندارند و چون تو بخشش کنی، دریا و باران چیزی نیستند.»

در دیوان «غُنِيَتْ-ثَمَانِيَةً» ذکر شده است، زیرا فعل باید مخاطب مجهول باشد و ثمانیه نیز مفعول و منصوب است.

۲. بیهقی به مناسبت حضور بونصر در خانه زوزنی و ذکر احوال قاضی منصور مشاعره بوسهل و قاضی را ذکر می کند و

در آخر می نویسد: واینک چنین بزرگان بوده اند و این هر سه رفته اند رحمهم الله و ما نیز باید رفت (ر: ۵۵۸).

إِيهَا الصِّدْرُ الَّذِي دَانَتْ لِعَزْتِهِ الرِّقَابُ      اِنْتَدِبِ تُرْضِ النِّدَامَى هُم عَلَى الدَّهْرِ كِتَابُ  
وَاسْغِ غَصَّةَ شَرْبٍ لَيْسَ يَكْفِيهَا الشَّرَابُ      وَاحْضُرْ لُطْفًا بِنَادٍ فِيهِ لِلشُّوقِ التَّهَابُ

«ای بزرگی که گردن فرازان در برابر عزتش سرفرود آورده اند، زود پاسخ گو و حریفان بزم را خشنود ساز که از

گردش روزگار اندوهناکند.»

«و گوارا ساز اندوه میگسارانی را که باده غصه آنان را بس نیاید و به لطف در انجمنی که آتش شوق در آن فروزان

است، حاضر شو.»

### ی) ابوالعتاهیه:

۱. بیهقی: سه بیت شعر یاد داشتیم از آن ابوالعتاهیه فراخور حال و روزگار این دو سالار (اریارق و غازی) (ر: ۲۴۶).

شایان ذکر است که بیت سوم در دیوان ابوالعتاهیه یافت نشد.

أَفْتَيْتَ عُمَرَكَ إِدْبَارًا وَاقْبَالَأ      تَبَغِي الْبَنِينَ وَتَبَغِي الْأَهْلَ وَالْمَالَا  
أَلَمْ تَرَ الْمَلِكَ الْأَمْسَى حِينَ تَرَى      هَلْ نَالَ خَلْقٌ مِنَ الدُّنْيَا كَمَا نَالَا  
إِذَا يَشُدُّ لِقَوْمٍ عَقْدَ مَلِكِهِمْ      لَاقُوا زَمَانًا لَعَقَدَ الْمَلِكُ حَلَالَا

(دیوان: ۲۵۳)

«زندگانی گذشته و آینده خود را تباه کردی، در حالی که فرزند و اهل و خواسته می جویی.»

«آیا پادشاه دیروزی (هارون الرشید) را ندیدی وقتی درگذشت؟ آیا هیچ زنده ای به اندازه او از دنیا بهره مند

شده است؟!»

«هر گاه روزگار گره پادشاهی را محکم ببندد و پیمان سلطنت استوار گرداند؛ زمانی را خواهند دید که آن روزگار گره سلطنت آنان را گشاینده باشد.»

۲. بیهقی: خواجه احمد عبدالصمد به دیوان بنشست و شغل وزارت سخت نیکو پیش گرفت و ترتیبی و نظامی نهاد. (ر: ۳۵۵)

أَتَتْهُ الْوِزَارَةُ مُتَقَادَةً      إِلَيْهِ تُجْرَرُ أَذْيَالُهَا  
فَلَمَّ تَأْكُ تَصْلِحُ إِلَالَهُ      وَلَمْ يَكُ يَصْلِحُ إِلَّا لَهَا  
(دیوان: ۲۷۷)

«وزارت با انقیاد و دامن کشان به سوی او آمد»

«وزارت فقط شایسته او بود و او نیز فقط شایسته وزارت.»

در دیوان ابوالعتاهیه به جای الوزاره، الخلافه است و بیت در مدح مهدی عباسی است (یاد نامه، ۱۳۷۳: ۷۶۴). در چاپ یاحقی تُجْرَرُ به صیغه مجهول، غلط ذکر شده است. باید تُجْرَرُ باشد.

ک) ابن درید الازدی:

بیهقی: دردی بزرگ رسید به دل خاص و عام از گذشته شدن او (امیر فرخزاد) به جوانی و چندان آثار ستوده و سیرتهای پسندیده و عدلی ظاهر که به اقطار عالم رسیده است (ر: ۳۵۸).

وَأَمَّا النَّاسُ حَدِيثٌ حَسَنٌ      فَكُنْ حَدِيثًا حَسَنًا لِمَنْ وَعَى  
«انسان بعد از مرگ افسانه ای بیش نیست. پس سعی کن که افسانه و حدیث خوبی باشی.»

عمر فروخ مصرع اول این بیت را چنین نقل می کند: وَأَمَّا الْمَرْءُ حَدِيثٌ بَعْدَهُ (فروخ، ۱۹۶۸، ج ۲: ۴۱۸). «فکن» به شکل «نکن» و «کن» هم آمده است (بیهقی، ۱۳۸۳: ۳۵۸). بیت در بحر رجز است (مفاعلن مفاعلن مفاعلن). (حسنی، ۱۳۸۳: ۲۷). که اختیار قلب در «لِمَنْ» است. بیت قریب به این مضمون از خیام است (دامادی، ۱۳۷۱: ۶۱):

گر عمر تو باشد به جهان تا سیصد      افسانه شمر زیستن بی مر خود  
باری چو فسانه می شوی ای بخرد      افسانه خوب شو، نه افسانه بد

ل) ابن ابی حصینه (۳۸۸-۴۵۷هـ). شاعری از معره النعمان در سوریه.

بیهقی (در خبر کشته شدن عبدالجبار): وزیر به ماتم نشست و همه اعیان و بزرگان نزدیک او رفتند. و از شهامت وی آن دیدم که آب از چشم وی بیرون نیامد... این مرد یگانه بود... شاعر بدین بیت او را خواسته است (ر: ۴۴۷):

يُبْكِي عَلَيْنَا وَلَا يُبْكِي عَلَي أَحَدٍ      لَسْتَحْنُ أَغْلَظُ أَكْبَادًا مِنَ الْإِبِلِ  
«برای ما می گریند؛ اما ما بر احدی نمی گرییم. البته که ما جگری سخت تر از جگر شتران داریم.»

م) محمد بن عبدالرحمن العطوی (?-۲۵۰هـ): شاعر بصری و معتزلی مشهور در زمان متوکل:

بیهقی: مردی بصری... چشمش بر داری از دارهای جعفر افتاد با خویشتن گفت (ر: ۲۰۳):

أَمَّا وَاللَّهِ لَوْلَا خَوْفُ وَائِشٍ      وَعَيْنٌ لِلْخَلِيفَةِ لَا تَتَمَامُ  
لَطَفْنَا حَوْلَ جِدْعِكَ وَأَسْتَلَمْنَا      كَمَا لِلنَّاسِ بِالْحَجَرِ اسْتِلامُ

«قسم به خدا، اگر ترس از سخن چین و چشم بیدار (جاسوس) خلیفه نبود»

«البته گرد چوبه دار تو طواف می کردیم و آن را چون حجرالاسود در بر می گرفتیم و می بوسیدیم». در یاد نامه بیت به «فضل بن عبدالصمد الرقاشی» منسوب شده است. عمر فروخ هم می نویسد: وقتی رشید، برامکه را سرنگون کرد؛ رقاشی بصری در برابر دارجعفر بن یحیی این ابیات را خواند (فروخ، ۱۹۶۸، ج ۲: ۱۷۰).  
**ن) ابن الانباری:** صوفی واعظ و شاعر مشهور بغداد دوست محمد بن بقیه وزیر عز الدوله بختیار. ابن بقیه عز الدوله را به جنگ با عضد الدوله تحریک نمود. وقتی عضد الدوله پیروز شد، ابن بقیه را کور کرد و کشت (همان، ج ۲: ۵۳۴).  
 بیهقی: حسنگ قریب هفت سال بر دار بماند، چنان که پیهایش همه فرو تراشید. مادر حسنگ زنی بود سخت جگرآور... جزعی نکرد چنان که زنان کنند، بلکه بگریست به درد (ر: ۱۱۹). فرمود تا جثه او را بر دار کردند. مادر عبدالله زبیر هیچ جنع نکرد (ر: ۲۰۲). ابن بقیه وزیر را هم بر دار کردند. در مرثیه او این ابیات را بگفتند (ر: ۲۰۴):

عُلُوٌّ فِي الْحَيَاةِ وَ فِي الْمَمَاتِ      لَحِقْتُ أَحَدَ الْمُعْجِزَاتِ  
 «بلندی مقامی است ترا در زندگی و مرگ. همانا درست است که تو یکی از معجزاتی»

كَأَنَّ النَّاسَ حَوْلَكَ حِينَ قَامُوا      وَفَوْدُ نَدَاكَ أَيَّامَ الصَّلَاتِ  
 «گویی مردم وقتی پیرامون تو ایستاده اند، برای عطا یافتن از تو در روزهای صله دادن آمده اند!»  
 بیت مثالی است برای تعظیم شأن مشبه و تحسین آن (فاضلی، ۱۳۷۶: ۱۸۷).

كَأَنَّكَ قَائِمٌ فِيهِمْ خَطِيباً      وَكُلَّهُمْ قِيَامٌ لِلصَّلَاةِ  
 «گویی تو در میان آنها خطبه خوان ایستاده ای و همه آنها نماز را به پای خاسته اند»

مَدَدَتَ يَدَيْكَ نَحْوَهُمْ احْتِفَالاً      كَمَدَّهْمَا إِلَيْهِمْ بِالْهَبَاتِ

«دو دست خود را به سوی مردم برای نیک قیام کردن به کارشان دراز کردی، بدان گونه که برای بخشش به سوی آنان می گستردی»... در **مجانای** احتفاء به جای احتفالا آمده است. «الهبات» در **تاریخ بیهقی** با فتحه «هات» آمده که باید با کسره باشد.

وَلَمَّا ضَاقَ بطنَ الْأَرْضِ عَنْ أَنْ      يَضُمَّ غُلَاكَ مِنْ بَعْدِ الْمَمَاتِ  
 «و چون شکم زمین تنگ آمد که بزرگی ترا پس از مرگ در خود جای دهد.»

بطن نیز به عنوان فاعل مرفوع است که در چاپ منصوب آمده است.

أَصَارُوا الْجَوْ قَبْرَكَ وَاسْتَبَاوَا      عَنِ الْأَكْفَانِ ثُوبَ السَّافِيَاتِ  
 «جو را گور تو گردانیدند و به جای کفن جامه بادها را به نیابت گرفتند.»

لِعُظْمِكَ فِي النَّفْسِ تَبِيَّتٌ تُرْعِي      بِحُفَاظٍ وَحُرَّاسٍ ثَقَاتِ

«به سبب بزرگی خود در نزد مردم شب به روز می آوردی و در همان حال با نگهبانان و پاسبانان معتمد حرمت تو نگهداشته می شود.»

در **مجانای** «بقیت» به جای «تبیّت» است:

و تُشْعَلُ عِنْدَكَ النَّيْرَانُ لَيْلاً      كَذَلِكَ كُنْتَ أَيَّامَ الْحَيَاةِ

«شب پیرامون تو آتشها برافروخته می شود؛ در روزهای زندگی هم چنین بودی.»

رَكِبْتَ مَطِيئَةً مِنْ قَبْلِ زَيْدٍ      عَلَاهَا فِي السَّنِينَ الْمَاضِيَاتِ

« بر مرکبی سوار شدی که پیش از آن زید بن علی در سالهای گذشته برنشست.»

وَتِلْكَ فَضِيلَةٌ فِيهَا تَأْسِيرٌ      تُبَاعِدُ عَنْكَ تَعْبِيرَ الْعُدَاةِ

« این بردار شدن فضیلتی است که در خور پیروی است و سرزنش دشمنان را از تو دور ساخت»

«قضیه» در مجانی به جای «فضیله» است. «تعبیر» در مجانی به جای «تعبیر» است.

وَلَمْ أَرْقُبْ جَذْعَكَ قَطُّ جَذْعًا      تَتَكَّنْ مِنْ عِنَاقِ الْمَكْرُمَاتِ

«هرگز پیش از دار تو درختی ندیدم که بر دست به گردن هم آوردن با بزرگیها توانایی یافته باشد.»

«قط» در چاپ کتاب تنوین دارد که صحیح نیست؛ زیرا ظرفی است مبنی بر ضم (یعقوب، ۱۴۲۰: ذیل قط)

أَسَأَتْ إِلَى النِّوَابِ فَاسْتَثَارَتْ      فَأَنْتَ قَتِيلٌ ثَارِ النَّائِبَاتِ

«تو با مصائب روزگار بد کردی. پس تو کشته خون خواهی و انتقام جویی مصیبتهایی.»

وَكُنْتَ تُجْبِرُ مَنْ صَرَفَ اللَّيَالِي      فَعَادَ مُطَالِبًا لَكَ بِالْتِرَاتِ

«تو پناه مردم در حوادث و سختیهای روزگار بودی، نواب بازگشت و از تو خواستار انتقام شد.»

در مجانی «صار» به جای «عاد» است. «ترات» جمع «تره» از ریشه «وتر» است.

وَصَيَّرَ دَهْرُكَ الْإِحْسَانَ فِيهِ      إِلَيْنَا مِنْ عَظِيمِ السَّيِّئَاتِ

«روزگار احسان ترا به ما از گناهان بزرگ به شمار آورد.»

وَكُنْتَ لِمَعْشَرٍ سَمَدًا فَلَمَّا      مَضَيْتَ تَفَرَّقُوا بِالْمُنْحَسَاتِ

«تو برای گروهی بخت نیک بودی و چون درگذشتی، با پیش آمدهای شوم پراکنده شدند.»

«منحسات» با ضمه میم صحیح نیست؛ باید مفتوح باشد.

غَلِيْلٌ بَاطِنُ لَكَ فِي فِئَادِي      يُخَفِّفُ بِالْإِدْمُوعِ الْجَارِيَاتِ

«سوز غمی در دلم تراست که با سرشک روان کاسته می شود و تخفیف می یابد.»

وَأَوَائِي قَدْرَتْ عَلَيَّ قِيَامِ      لِفَرْضِكَ وَالْحَقُّوقِ الْوَاجِبَاتِ

«و اگر همانا من برای گزاردن فریضه احترام به تو و ادای حقوق واجب توانایی داشتم.»

در دیوان به جای لفرضک «بفرضک» است. بعد از «لو» «انی» با کسره آمده که باید با فتحه باشد.

مَلَأْتُ الْأَرْضَ مِنْ نَظْمِ الْقَوَافِي      وَنَحْتُ بِهَا خِلَافَ النَّاحِيَاتِ

«جهان را با نظم مرثیه ها پر می کردم و به آوای بلند با آنها بر خلاف زنان نوحه گر ماتم سرایی می نمودم.»

وَلَكِنِّي أَصْبِرُ عَنْكَ نَفْسِي      مَخَافَةَ أَنْ أَعْدَّ مِنَ الْجُنَاةِ

«ولی از نفس خود در این مصیبت شکیبایی می خواهم از بیم آنکه در شمار جنایتکاران محسوب شوم.»

وَمَالِكَ تُرْبَةٌ فَأَقُولُ تُسْقِي      لِأَنَّكَ تُصَبُّ هَطْلِلَ الْهَاطِلَاتِ

«ترا خاک گوری نیست که بگویم به آب رحمت سیراب کرده شود؛ چه همانا تو در معرض ریزش بارانهایی.»

عَلَيْكَ تَحِيَّةُ الرَّحْمَنِ تَثْرِي      بِرَحْمَاتِ غَوَادِ رَائِحَاتِ

«درود خداوند بخشنده به همراه رحمت‌هایی که بامداد و شامگاه آید؛ پیایی بر تو باد». تتری از ریشه وتر، نقش حال را دارد. عبدالقادر این قصیده را یکی از شگفت‌ترین نمونه‌های قوت صنعت شعر آفرین معرفی کرده است؛ یعنی از علل طبیعی مورد قبول و باور مردم به علل دست نیافتنی منتقل شده، قدرت ادبی را نشان مردم می‌دهد (تجلیل، ۱۳۷۷: ۲۰۴). به عبارت دیگر شاعر در این قصیده مدح می‌کند، هرچه مردم ذم می‌کنند و یا ذم می‌کند، آنچه را که مردم مدح می‌کنند (شیخو ۱۴۱۹، ۳: ۳۳۸).

(ص) سدیف بن میمون (شاعر آل عباس):

بیهقی: شاعر بوالعباس سفاح را به کشتن بنی امیه تشویق می‌کند.

وَأَذْكَرَنَّ مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ وَزَيْدٍ      وَقَتِيلًا بِجَانِبِ الْمَهْرَاسِ

«به یاد آر کشته شدن حسین بن علی و زید بن علی بن الحسین و قتیلی نزدیک مهراس را».

مهراس چشمه‌ای است نزدیک کوه احد (لسان العرب). به اشتباه در چاپ دکتر یاحقی (م) مفتوح است. مراد از قتیل مهراس، حمزه بن عبدالمطلب است (یادنامه، ۱۳۷۳: ۷۵۸). عمر فاروق «فاذکروا» ثبت کرده است. و بیت را در میان ابیات تهنیت خلافت ذکر کرده است (۱۴۱۹: ۶۱).

(ع) مهلبی وزیر:

بیهقی:.. و پس از آن این نوشتگین را با دو شغل که داشت، دوات داری داد و سخت وجیه گشت... کارش به سالاری لشکرها کشید تا مردمان بیت‌های صابی را خواندن گرفتند که گفته بود بدان وقت که امیر عراق معزالدوله تگین جامه دار را به سالاری لشکر فرستاد (ن: ۳۸۹).

طِفْلٌ يَرْفُ الْمَاءَ مِنْ وَجَنَاتِهِ وَيَرْقُ عَوْدُهُ      وَ يَكَادُ مِنْ شَبِّهِ الْعَذَارَى فِيهِ أَنْ تَبْدُو نُهْوُدُهُ  
نَاطُوا بِمَعْقَدِ خِصْرِهِ سَيْفًا وَمِنْطَقَةً تَوُدُّهُ      جَعَلُوهُ قَائِدَ عَسْكَرٍ ضَاعَ الرَّعِيلُ وَمَنْ يَبْقُوهُ

«کودکی که آب جوانی از رخسار او می‌درخشد و عود (قامت) او نرم و نازک است و نزدیک است که از همانندی به دوشیزگان در او پستانهای برآمده نمودار شود».

«شمشیر و کمربند بر بستن‌گاه میان وی آویختند که او را گران بار می‌کند و او را به سالاری لشکری گماشتند. تباه شد آن گروه و آنکه فرمانده گروه بود».

بیهقی این بیت را به صابی نسبت داده است؛ اما در کتاب *یتیمه الدهر*، صابی نقل می‌کند که مهلبی وزیر این ابیات را در شدت علاقه اش به غلامی ترکی دائم الخمر به نام «تکین الجامدار امرد» نقل کرده است (ثعالبی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۲۶۷). در *یتیمه الدهر* به جای «طفل یرف» «ظبی یرق» است. در چاپ یاحقی فعل «یقوده» با ضمه یاء غلط ذکر شده است.

(ف) بونصر مشکان

بیهقی: شب‌به اسکدار هرات رسید که خواجه احمد بن حسن پس از حرکت رایت عالی به یک هفته گذشته شد... بونصر در مرثیه او قطعه‌ای گفت... مرا این یک بیت به یاد بود (ن: ۳۴۶):

يَا نَاعِيَا بِكُسُوفِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ      بُشِّرْتِ بِالنَّقْصِ وَالتَّسْوِيدِ وَالكَمَدِ

«ای کسی که خبر گرفتگی آفتاب و ماه را دادی؛ ترا بشارت باد به کمبودی و سیاهی و گرفتگی»

### س) ابوتمام:

بیهقی در آغاز مجلد دهم در ادامه تعریف خوارزم می نویسد: هر چند این قوم که من سخن ایشان می رانم بیشتر رفته اند و سخت اندکی مانده اند و راست چنان است که ابوتمام گفته است (ر: ۶۳۸):

ثم انقضت تلك السنون و اهلها و كآئها و كآئهم أحلامُ  
«آن سالها و مردمان آنها همه گذشتند؛ گویا آنها و مردمانشان رؤیا بودند.»

### ق) مظفر قاینی:

بیهقی: (به مناسبت مرگ بونصر مشکان): مظفر قاینی دبیر در مرثیت متنبی گفته است (ر: ۵۶۲). البته، در *یتیمه الدهر* این شخص ابوالقاسم المظفر بن علی الطبسی نامیده شده است (ثعالبی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۱۶۴):

لا رعى الله سرب هذا الزمان اذ دهاننا في مثل ذاك اللسان  
ما رأى الناس ثانی المتنبی ای ثان یمری لبکر الزمان  
«خداوند گله این روزگار را نچراند که ما را بلایی رساند در از دست دادن چنین زبان آوری!»  
«مردم دوم متنبی را ندیدند؛ چه دومی برای یگانه زمان دیده می شود؟»

### ر) ابوالعباس ضبی:

بیهقی (در مرگ بو نصر مشکان): به هیچ وقت نبوده است که بر در سرای او گذشتم که این دو بیت نخواندم که بو العباس ضبی گفت (ر: ۵۶۲):

أيها الباب لم عَلاكَ اکتسابُ آيَنَ ذَاكَ الْحِجَابُ وَ الْحُجَّابُ  
آيَنَ مَنْ كَانَ يَفْزَعُ الدَّهْرُ مِنْهُ فَهُوَ الْآنَ فِي التَّرَابِ تَرَابُ  
«ای درگاه، چرا اندوه بر تو چیره آمد، کجایند پرده داران و پرده سرا؟!»  
«کجاست آنکه روزگار از وی در بیم بود؛ پس او اکنون در خاک خاک شده است.»

### ش) ابونواس:

بیهقی (در مرگ بونصر مشکان): ابونواس رحمة الله عليه سخت نیکو گفته است (ر: ۵۶۳):

أيا ربَّ وجهٍ في التراب عتيق ويا ربَّ حُسنٍ في التراب رقيق  
ويا ربَّ حَزَمٍ في التراب و نجدة و يا ربَّ قَدِّ في التراب رشيق  
ألا كُـلَّ حى هالك و ابن هالك و ذو نَسبٍ في الهالكين عَرِيق

«چه بسا دور اندیشی و دلیری و بالا بلندی که در خاک نهفته است.»

«هان هر زنده ای میرنده و زاده میرنده است و نژاده اصیل در میان هلاک شدگان!»

در دیوان ابونواس مصراع چهارم به این شکل آمده است: و یا ربَّ رأی فی التراب زنیق. نیز بیت سوم با این تفاوتها نوشته شده است: هالکا- ابن- ذا (ابونواس، ۱۴۲۲: ۶۶۲).

ت) اسکافی دبیر: دبیر آل سامان که در اوایل سلطنت عبدالملک بن نوح (۳۴۲-۳۵۰) در گذشته است (لغتنامه

دهخدا):

أَلَمْ تَرَ دِيْوَانَ الرِّسَالِ عَطَّلْتُ      بِفَقْدَانِهِ أَقْلَامُهُ وَ دَفَاتِرُهُ

«آیا ندیده ای دیوان رسائل را که قلمها و دفترهایش از فقدان وی بیکار و معطل مانده است؟!»

شعر در یتیمه منسوب به هرثمی ابیوردی است (بیهقی، ۱۳۷۱: ۱۰۴۳)

ث) **بحتری:**

بیهقی: امیر(مسعود) به کوشک محمودی به افغان شال باز آمد که تمام داد شعبان بداده بود و نشاط بسیار کرده(ر: ۲۷۶) بر این بیت که بحتری شاعر گوید:

رَوَّيَانِي إِذْ حَلَّ شَعْبَانُ شَهْرًا      مِنْ سُلَافِ الرَّحِيقِ وَ السَّلْسِيلِ

«چون ماه شعبان رسید، مرا از شراب ناب سیراب کنید.»

ولی در دیوان او به این صورت است:

فَتَرَوُّ مِنْ شَعْبَانَ إِنَّ وِرَاءَهُ      شَهْرًا يُمَانِعُنَا الرَّحِيقَ السَّلْسِلَا

خ) **صالح بن عبدالقدوس (؟-۱۶۰هـ):**

بیهقی: وزیر حسنک آشفته گشت که به روزگار جوانی ناکردنی ها کرده بود و زبان نگاه نداشت و این سلطان معظم را خیر خیر بیازرده (ر: ۸۹):

إِحْفَظْ لِسَانَكَ لِاتَّقُولَ فُتَبْتَلَى      أَنَّ السَّبْلَاءَ مُوَكَّلٌ بِمَا نَطِقُ

«زبان را حفظ کن و سخن مگو که مبتلا می شوی، زیرا سخن گفتن سبب بلا شود.»

مصراع دوم منسوب به ابوبکر است که در میان امثال سایره معروف است (میدانی، ۲۰۰۳، ج ۱: ۳۳). در دیوان «لاتقول» به شکل «ان تقول» آمده است.

**نامعلوم:**

۱. بیهقی: بوسهل زوزنی به دامغان رسید. ایشان را خود هوسها به آمدن این مرد که شاعر گفته است... و باد طاهر و از آن دیگران همه بنشست (ر: ۶۱):

إِذَا جَاءَ مُوسَى وَ أَلْقَى الْعَصَا      فَقَدَّ بَطَّلَ السُّحْرُ وَ السَّاحِرُ

«وقتی موسی آمد و عصا را انداخت، کار سحر و ساحران باطل شد». بیت در کتاب «نفحه الريحانه و رشحه طلاء الحانه» المحبی، منسوب به سید موسی الرام حمدانی است.

تلمیح به آیه ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره اعراف دارد. بیت مثال است برای مجاز مرکب به استعاره تمثیلیه (جواهر البلاغه، ۱۴۱۳ق: ۳۳۵).

۲. بیهقی: این فالی بوده است که بر زبان این پادشاه رحمة الله علیه می رفت... با چندان نیکویی که کرد در روزگار امارت خویش با لشکری و رعیت (ر: ۹۹):

لَكِنَّ وَفَاؤَكُمْ مِنْ أَبْدَعِ الْبِدَعِ      لَيْسَ غَدْرُكُمْ بِدَعٍ وَ لَا عَجَبُ  
مَا الشَّانُ فِي غَدْرِكُمْ الشَّانُ فِي طَمَعِي      وَ بَاعِتِدَادِي بِقَوْلِ الزُّورِ وَ الْخَدَعِ

«بی وفایی شما تازه و شگفت نیست؛ اما وفای شما بسیار شگفت انگیز است.»



«من از بی وفايي شما سخن نمی گویم، اما سخن در فریب خوردن من به گفتار فریبنده و دروغ شماس است.»  
 ایراد بیت این گونه ذکر شده است که یا باید «فی غدرکم» باشد یا «بدعا ولاعجبا» باشد (یادنامه: ۷۵۰). نظر دیگر  
 اینکه پیش از لیس «و» باشد یا «کم» را «کمو» بخوانیم تا وزن ناقص نباشد. باید گفت در لغت تمیم برای «لیس» اهمال  
 عمل قائل شده اند (عباس حسن، ۱۴۰۹، ج ۱: ۵۰۶). نیز می توانیم بگوییم مثل «ما نافیة» است که نفی آن به وسیله «الا»  
 شکسته شده باشد و مهمل از عمل گشته است (المعصومی، ۱۴۲۰: ۱۵۶) که در این صورت اگر شاعر تمیمی، باشد  
 اشکالی وارد نیست. نکته قابل توجه اینکه در چاپ یاحقی «لکن وفاءکم» ذکر شده که یا باید «لکن» باشد  
 یا «وفاءکم». «الشأن» نیز باید مرفوع باشد که منصوب ذکر شده است.

۳. بیهقی در بحث قوت های سه گانه نفس می نویسد: حکیمی به رمز وانموده است که هیچ کس را چشم عیب بین  
 نیست: (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۲۴):

أَرَى كُلَّ إِنْسَانٍ يَرِي عَيْبَ غَيْرِهِ      وَ يَعْمَى عَنِ الْعَيْبِ الَّذِي هُوَ فِيهِ  
 وَ كُلُّ أَمْرٍ يُخْفَى عَلَيْهِ عَيْبُهُ      وَ يَدُو لَهُ الْعَيْبُ الَّذِي لِأَخِيهِ

«به عقیده من هر انسانی عیب دیگری را می بیند و در برابر عیب خود کور است!»

«عیوب هر کس بر خود او پنهان است، ولی عیب برادرش بر او آشکار!»

در چاپ دکتر یاحقی «امریء» آمده که از نظر قواعد کتابت همزه اشتباه است. در کتاب **الدرر الكامنه**، ابن حجر  
 العسقلانی ابیات به محمد فخر الدین ابن البزار الاسکندرانی منسوب شده است، با این تفاوت که مصراع اول بیت دوم به  
 این صورت است: وما خیر من تخفی علیه عیوبه. در **الوافی بالوفیات** بیت به سعدون المجنون منسوب است. این  
 مضمون را سعدی دارد (دامادی، ۱۳۷۱: ۵۰).

مکن عیب خلق ای خردمند فاش      به عیب خود از خلق مشغول باش

۴. بیهقی در داستان بوقی پاسبان می نویسد: و (بوقی) آخر نود و سه سال عمر یافت و اینجا گذشته شد بر بستر! و  
 ما تدری نفس بای ارض تموت. و نیکو گفته است بواسحاق (ر: ۴۲۷):

وَرَبِّمَا يَرْقَدُ ذُو عَزْرَةٍ      أَصْبَحَ فِي اللَّحْدِ وَلَمْ يَسْقَمْ  
 يَا وَاضِعَ الْمَيِّتِ فِي قَبْرِهِ      خَاطِبًا لَكَ الْقَبْرُ وَلَمْ تَفْهَمْ

«چه بسا فرد با عزتی می میرد و در قبر جای می گیرد؛ در حالی که بیمار نبوده است»

«ای آنکه مرده را در قبر می گذاری! بدان که قبر تو را صدا می زند و تو نمی فهمی»

بیهقی بیت را به ابواسحاق نسبت داده است. ظاهراً ابواسحاق غزی (۴۴۱-۵۲۴هـ) شاعری معروف از غزه فلسطین  
 است که آل بویه را مدح می کرده است (قوال بابتی، ۱۹۹۸: ۳۳۵). اما الصفدی بیت دوم را به محمد بن ابی العتاهیه  
 نسبت داده است؛ با این تفاوت که به جای الدهر، اللحد و القبر ثبت گردیده است (الصفدی، ۱۴۱۱: ۲۶۵). این مضمون  
 در بیت زیر آمده است (دامادی، ۱۳۷۱: ۴۵):

شخصی همه شب بر سر بیمار گریست      چون صبح بشد بمرد و بیمار بزیست

۵. بیهقی: ... و نشاطها رفت و او (بوسعید محمود طاهر خزینه دار بست) را وداع بود و پس از آن به سه روز رفت  
 رفتنی که نیز باز نیاید (ر: ۴۸۹):

ماذا تُرینا اللیالی و ما أسنَّ الینا فی کلِّ یومٍ نُعزِّی بِمَن یَعِزُّ عَلَینا

«شبه‌ها چه رویدادهای سختی را به ما نشان می‌دهد و چه بسیار بر سر ما حوادث را فرو می‌بارد و هر روز به سوگ آنکه نزد ما گرامی است، به ما تعزیت داده می‌شود» (حسینی کازرونی، ۱۳۷۴: ۲۷۷). در **الاعجاز و الایجاز** بیت به المنصور الفقیه المصری منسوب است، ولی مصراع اول چنین است: «ماذا آرتنا اللیالی ممّا آتینا».

۶. بیهقی: بوریحان گفت: دیرتر رسیدم بدو، (خوارزمشاه) اسب براند تا در حجره نوبت من و خواست که می‌فرود آید، زمین بوس کردم و سوگندان گران دادم تا فرود نیامد و گفت (ر: ۶۴۰):

العلمُ من أشرفِ الولاياتِ یأتیه كلُّ السوری ولایاتی

«دانش از شریفترین فرمانروایی‌هاست. همه مردم به استقبال او می‌روند؛ ولی صاحب علم به نزد کسی نمی‌رود.» در این بیت میان «ولایات» و «ولایاتی» جناس مرکب است. در **الوافی بالوفیات** شاعر بیت، ابوالعباس مأمون بن مأمون خوارزمشاه ذکر شده است.

### نتیجه‌گیری:

- ۱- کتاب **تاریخ بیهقی** بحقیقت تاریخ تمام نمای دوره غزنوی است.
- ۲- سبک بیهقی تقلیدی است از سبک نثر بونصر مشکان؛ چنانکه در میان منشآت ابونصر و شاگردش هیچ گونه تفاوتی موجود نیست.
- ۳- تاریخ بیهقی نثر بینابین دارد و شواهد شعرعرب در آن بسیار نیست. این کتاب اثری ارزنده در حوزه‌های جامعه‌شناسی، ادبیات و اخلاق است، آنچنانکه بسیاری از ابیات عرب و فارس دارای نکته‌های ناب معرفتی، حکمی و اخلاقی است و گویای این است که بیهقی از اعجاز قلم برخوردار است.
- ۴- از دوره‌های مختلف تاریخ ادبیات عرب همچون جاهلی، مخضرم، صدر اسلام، اموی و عباسی نمونه‌هایی از اشعار در تاریخ بیهقی وجود دارد، ولی بیشترین بسامد از آن دوره عباسی است.
- ۵- در **تاریخ بیهقی** ابیات متنبی، ابن رومی، ابن انباری و بوسهل زوزنی بیش از دیگران مشاهده می‌شود.
- ۶- سهو‌هایی در تاریخ بیهقی دیده می‌شود؛ از جمله ابیاتی به بحتری و ابن رومی نسبت داده شده است که در دیوان یا نیست یا به شکل دیگری است. نیز ابیاتی به صابی منسوب شده که طبق **یتیمه الدهر** صابی ناقل آن است. بیتی هم به ابو اسحاق نسبت داده شده است که معلوم نیست او کیست. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد که بیت از محمد بن ابی العتاهیه است.
- ۷- در **یادنامه بیهقی** هم ابیاتی غلط ترجمه شده و در بیان بعضی از نکات صرفی و نحوی هم سهو‌هایی رفته است. در چاپ یاحقی هم اشتباهات چاپی وجود دارد.
- ۸- سراینده بعضی از ابیات مشخص نشد. شاید خود بیهقی، بونصر مشکان و شعرای گمنام زمان بیهقی آنها را سروده‌اند.

### منابع:

- ۱- قرآن کریم

- ۲- ابن الرومی: **روائع الشعر العربی**، به کوشش سمیر محمد کبریت، دارالمعرفه، بیروت- لبنان، ۱۴۲۲.
- ۳- ابوالعناهیة: **دیوان**، مؤسسه الاعلمی، بیروت- لبنان، ۱۴۲۰.
- ۴- ابونواس، حسن بن هانی: **دیوان**، به کوشش سلیم خلیل قهوچی، بیروت، دارالجیل، ۱۴۲۲ق.
- ۵- ابوالفرج، اصفهانی: **الآغانی**، ج ۳ و ۲، داراحیاء الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- ۶- الانباری، ابوالبرکات: **الانصاف**، نشر ادب الحوزه، ۱۳۸۰.
- ۷- بهار، محمد تقی: **سبک شناسی**، انتشارات مجید، تهران، ۱۳۷۶.
- ۸- بیهقی، ابوالفضل: **تاریخ بیهقی**، به اهتمام محمد جعفر یاحقی، دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۸۳.
- ۹- \_\_\_\_\_: **تاریخ بیهقی**، به کوشش خطیب رهبر، انتشارات مهتاب، ۱۳۷۱.
- ۱۰- تجلیل، جلیل: **تحلیل اشعار اسرار البلاغه**، مرکز انتشارات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۱۱- ثعالبی، عبد الملک: **یتیمه الدهر**، شرح مفید محمد قمیمه، دارالکتب العلمیه، بیروت- لبنان، ۱۴۲۰.
- ۱۲- حسنی، حمید: **عروض و قافیه عربی**، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- ۱۳- حسینی کازرونی، سید احمد: **پژوهشی در اعلام تاریخی و جغرافیایی تاریخ بیهقی**، انتشارات مؤسسه فرهنگی آیات، ۱۳۷۴.
- ۱۴- خطیبی، حسین: **فن نثر در ادب فارسی**، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۵.
- ۱۵- دامادی، سید محمد: **مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۶- دهخدا، علی اکبر: **لغتنامه**، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۷- رازی، عبدالقادر: **امثال و حکم**، ترجمه، تصحیح و توضیح از: فیروز حریرچی، انتشارات دانشگاه تهران، مرداد ۱۳۷۱.
- ۱۸- رستگار، منصور: **انواع نثر فارسی**، سمت، تهران، ۱۳۸۰.
- ۱۹- شمیسا، سیروس: **سبک شناسی نثر**، نشر میترا، تهران، ۱۳۷۶.
- ۲۰- شیخو، اب لویس: **المجانی الحدیثه**، انتشارات ذوی القربی، قم، ۱۴۱۹.
- ۲۱- الصفدی، صلاح الدین: **الوافی بالوفیات**، دارالنشر، ۱۴۱۱ق.
- ۲۲- طماس، حمدو: **دیوان حطیثه**، دارالمعرفه، بیروت- لبنان، ۱۴۲۳.
- ۲۳- عباس حسن: **النحو الوافی**، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۴۰۹هـ.
- ۲۴- العاکوب، عیسی: **تأثیر پند پارسی بر ادب عرب**، ترجمه عبدالله شریفی خجسته، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴.
- ۲۵- فاخوری، حنا: **تاریخ ادبیات عربی**، نشر توس، ۱۳۷۷.
- ۲۶- فاروق، عمر: **طبقات الشعراء المحدثین**، بیروت- لبنان، ۱۴۱۹.
- ۲۷- فاضلی، محمد: **دراسه و نقد**، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۶.
- ۲۸- فرشید ورد، خسرو: **عربی در فارسی**، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.

- ۲۹- فروخ، عمر: **تاریخ الادب العربی**، دارالعلم للملایین، بیروت- لبنان، ۱۹۶۸ م.
- ۳۰- قوال بابتی، د. عزیزه: **معجم الشعراء الجاهلیین**، دار صادر، بیروت ۱۹۹۸ م.
- ۳۱- \_\_\_\_\_: **معجم الشعراء العباسیین**، دار صادر، بیروت، ۱۹۹۸.
- ۳۲- \_\_\_\_\_: **معجم الشعراء المخضرمین و الامویین**، دار صادر، بیروت، ۱۹۹۸ م.
- ۳۳- المعصومی، احمد بن محمد: **مهذب مغنی اللیب**، انتشارات غدیر، ۱۴۲۰ هـ .
- ۳۴- مفضل الطبی، محمد بن یعلی: **مفضلیات**، دارالهیلال، بیروت- لبنان، ۱۹۹۸.
- ۳۵- میدانی: **ضرب المثل های رایج در زبان عربی**، ترجمه و تحشیۀ فرائد الادب، به اهتمام امیر شاهد، جهاد دانشگاهی واحد اصفهان، ۱۳۷۹.
- ۳۶- میدانی: **معجم الامثال**، به کوشش قصی الحسین، دار مکتبه الیلال، بیروت، ۲۰۰۳ م.
- ۳۷- نابغه ذبیانی: **دیوان**، شرح قدری مایو، دارالکتاب العربی، ۱۴۱۵ ق.
- ۳۸- هاشمی، احمد: **جواهر البلاغه**، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ ق.
- ۳۹- **یادنامه بیهقی**، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۳.
- ۴۰- یعقوب، امیل بدیع: **موسوعه النحو و الصرف والاعراب**، انتشارات اعتصام، قم، ۱۴۲۰.
- ۴۱- یوسفی، غلامحسین: **دیداری با اهل قلم**، انتشارات علمی، چاپ ششم، تهران، ۱۳۷۶.